



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۱/۲۲

منبع: گلوبل ریسرچ  
مترجم: رسول رحیم

## منازعات مزمونی مانند جنگهای افغانستان، سوریه و عراق می توانند علامه احتمالی یک جنگ جهانی سوم هسته ئی باشند

مصاحبه پروفیسور مایکل چاسادوسکی با بونی فالکنر

یادداشت مترجم: جنگ چهل ساله افغانستان بدون کدام امید به یک صلح ماندگار و ثبات پایدار ادامه دارد. در حالی که به نظر می رسد ایالات متحد امریکا حتی حاضر است به خاطر منافع سیاسی مقطعی اش، هستی حکومت تحت الحمایه اش را در مانور های صلحش با طالبان به بازی گیرد، صف بندیهای انتخاباتی برای تعیین یک رئیس جمهور، مردم را به خود مصروف ساخته است. فضای رسانه ها و اظهارات نخبگان حاکم با وعده و وعید های بی پایه هر روز بیشتر از روز گذشته بر ابهام سرنوشت کشور می افزاید. تحلیل های سیاسی از اوضاع، کمتر ریشه ئی بوده و بیشتر بر رفتارها و گفتارهای دیپلماتیک متکی اند. آن عده از تحصیل یافتگان صاحب صلاحیت علمی که در رشته های مختلف سیاست مدارج ارشد دانشگاهی را پیموده اند، به دلیل عدم توسعه واقعی کشور یا مأمور دولت اند و یا کارمند و کارشناس موسسات تحقیقی که هزینه شان را کشورهای غربی می پردازند. آنها با توجه به خطوط قرمزی که خود تشخیص می نمایند، غالباً در تحلیل و تشریح اوضاع دچار خود سانسوریهای مسخ کننده ای می شوند. بقایای بالنسبه فعال سیاستگران دهه 40 خورشیدی چنان هم و غم شان را به ازواج متخاصم خود و دشمنان دیروز شان معطوف ساخته اند که اظهارات امروزین شان نیز بوی مناظرات پنجاه سال پیش را می دهد. دسترسی بی سابقه به رسانه های اجتماعی رنگارنگ که مشحون از تظاهرات ذوقی پر شمار است، میل به کتابخوانی را کاهش داده است. هرگاه هزلیات رایج در فیسبوک را به کناری بگذاریم، از لابلای اینهمه ندبه و الوداع خوانیهای پرسوز و گداز برای وطن، گاهی تک بیتی مانند آنچه در ذیل می آید به انسان الهام می بخشد و او را به چاره جویی فرا می خواند:

سالها از درد گفتمی، امشب از مرهم بخوان  
از نرفتن ها و از بن بست، امشب کم بخوان

(حسیب نیما)

بنابراین، تا مردم افغانستان وجود دارند، امکان نجات و رهائی نیز باید وجود داشته باشد. نگارنده معتقد است که شناخت مشکلات به مثابه حل نصف مشکلات است. شناختن دلایل جنگ افغانستان و اینکه هرگاه مردم و در پیشاپیش آنها روشنفکران به خود نیایند و از هستی شان دفاع نکنند، شاید دستخوش فجایع تصور ناپذیر تری گردند. با همین انگیزه بود که تصمیم گرفتم برای شناسائی ریشه ئی کلیت پروسه جنگ و صلح در افغانستان، آخرین گفت و گوی پروفیسور چاسادوسکی را با بونی فالکنر ترجمه نمایم. عنوان اصلی این گفت و گو چنین است: «آیا ایالات متحد امریکا در حال برنامه ریزی جنگ علیه روسیه و چین است». عنوان اصلی لزوماً در اینجا برای جلب توجه سریع تر خوانندگان عزیز تغییر داده شده است.

آیا ایالات متحد امریکا در حال برنامه ریزی برای جنگ با روسیه و چین هست؟  
مصاحبه بونی فالکنر با پروفیسور مایکل چاسادوسکی

منبع: گلوبل ریسرچ  
مترجم: رسول رحیم

این مصاحبه از رادیوی (KPFA) که مقر آن در ایالات کالیفورنیای امریکاست، در برنامه "تفنگها و مسکه" پخش شده است. "تفنگها و مسکه" در کشورهای غربی استعاره آشنایی برای مقایسه هزینه نظامی دولتها با هزینه ای است که در بخش خدمات و پروژه های غیر نظامی و اجتماعی به عمل می آورند.

شرکت "رند" قرار دادی با اردوی ایالات متحد امریکا بسته است و سفارشی برای تهیه گزارشی در مورد جنگ با چین به دست آورده است. عنوان این گزارش « جنگ با چین: اندیشیدن به چیزهای غیر قابل تصور» است که در سال 2015 انتشار یافته است. طنز تاریخ در آنست که در این گزارش ارزیابی شده است که « آیا ما واقعاً می توانیم در جنگ علیه چین برنده شویم؟». اساساً در این گزارش یک نوع شبیه سازی یک جنگ بین ایالات متحد امریکا و چین صورت گرفته است و نتیجه گیری می شود که ما در آن برنده خواهیم شد.

### فشرده این گزارش چنین است:

- سرنوشت منازعه را سیاست داخلی، بین المللی و عوامل اقتصادی تعیین می کنند که در یک جنگ طولانی و شدید به نفع ایالات متحد امریکا خواهد بود.
- با آنکه جنگ به اقتصاد هر دو کشور آسیب خواهد رساند، ویرانگری در چین نهایت خراب خواهد بود.
- به دلیل آنکه بخش بیشتر حوزه پاسفیک غربی یک منطقه جنگ خواهد بود، تجارت چین با منطقه و سایر نقاط جهان به طور مطلق افول خواهد کرد.
- وسایط چین برای تهیه انرژی از طریق بحر به طور خاصی تخریب می شوند.
- یک منازعه طولانی می تواند چین را معروض به نفاق سیاسی داخلی گرداند.
- فعالیتهای نظامی فزاینده جاپان در منطقه می تواند تأثیر چشمگیری بر عملیات نظامی داشته باشد.
- من تونی فالکنر استم. در برنامه امروزی « تفنگها و مسکه» با مایکل چاساداوسکی گفت و گو دارم.

در برنامه تلویزیونی امروز گفت و گو روی آنست که آیا ایالات متحد امریکا در حال برنامه ریزی برای جنگ با روسیه و چین هست؟ مایکل چاساداوسکی یک اقتصاددان، مدیر، موسس و گرداننده " مرکز تحقیقات جهانی شدن" است که مقر آن در کیوبک، مونتریال می باشد. او مولف 11 کتاب به شمول: "جهانی شدن اقتصاد و نظم نو جهانی"، " جنگ امریکا علیه تروریسم"، "جهانی شدن جنگ" و " به سوی سناریوی یک جنگ سوم جهانی" می باشد. ما امروز خود را متمرکز به اجندای نظامی جهانی، تجدید ساختار اتحادهای جیوپولتیکی، بررسی وضعیت هسته ئی، هدف پروژه منهن و خطرات جنگ هسته ئی می گردانیم.

بونی فالکنر: مایکل چاساداوسکی خوش آمدید.

مایکل چاساداوسکی: خوشحالم که در این بحث تفنگها و مسکه شرکت می کنم.

بونی فالکنر: اعلام غافل گیر کننده رئیس جمهور ترامپ که ایالات متحد امریکا سوریه را ترک می کند، اکثر مردم در درون و بیرون حکومت را متعجب گردانیده و منجر به استعفای متیس وزیر دفاع شده است. قرار است دو هزار سرباز از سوریه بیرون کشیده شوند. شما در مورد این حرکت چه فکر می کنید؟

مایکل چاساداوسکی: قبل از همه باید گفت که این بیرون کشیدن سربازان در مقیاس نیروهای نظامی ایالات متحد امریکا یک امر جزئی است. ایالات متحد امریکا در سوریه از طریق تمویل و حمایت دهها هزار جهادگرا با حمایت عربستان سعودی و تا جایی ترکیه دست به عمل می زند، با آنکه ترکیه اجندا ( دستور العمل) دیگری دارد. در بین این جهاد گراها شما از چندین کشور غربی نیروهای ویژه دارید.

من ضرورتاً این اقدام را کدام تغییری در سیاست خارجی ایالات متحد امریکا نمی شمارم. اما در عین زمان این نتیجه واقعی است که روسها نقش کلیدی بازی می کنند. ترکیه نقش خودش را با اتحاد ضمنی با روسیه و ایران بازی می کند، و من فکر می کنم که آنچه ایالات متحد امریکا اکنون انجام می دهد، ضرورتاً یک عقب نشینی نیست، بلکه یک بیرون کشیدن ستراتژیک است. با این طرز دید است که در فرجام متحدینش، یعنی عربستان سعودی و اسرائیل، شاید نقش فعال تری بازی کنند، و ما می بینیم که اسرائیل در آنجا در گیر است و سوریه را به طور مرتب بمبارد مان می کند.

بونی فالکنر: شما از منتهای طولانی بدینسو گفته اید که نیروهای دفاعی اسرائیل در ساختار فرماندهی نظامی ایالات متحد امریکا مدغم شده اند و بنا براین، به تنهایی دست به عمل نمی زنند. آیا این به معنی آنست هنگامی که نیروی هوایی اسرائیل به سوریه حمله می کند- چنانکه در عید میلاد مسیح به این کار اقدام نمود- ایالات متحد امریکا آن حملات را تصویب نموده بود.

مایکل چاسادوسکی: خوب، هرگاه شما به ساختار این اتحاد نظامی و توافقاتی توجه نمائید که اسرائیل با ناتو و پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) به عمل آورده است، اسرائیل عملاً (دو فاکتو) عضو ناتو است، نه اینکه عضو رسمی و قانونی (دو ژور) آن باشد. فکر می کنم یک توافقنامه درگذشته، حدود پانزده سال پیش امضا شده بود. اکنون، تا جایی که به سیستم دفاع هوایی و تیاترهای بزرگ عملیاتی مربوط است، اسرائیل هرگز به اتکای خود عمل نمی کند. اسرائیل یک قسمت عملیات نظامی را انجام می دهد که به شکل بمباردمان و غیره است. اما در نهایت اسرائیل به ساختار نظامی ایالات متحد- ناتو ادغام یافته است.

از نگاه تاریخی ایالات متحد امریکا همیشه اسرائیل را به مثابه پایگاه نظامی اش در خاور میانه مورد استفاده قرار داده است. ما به یاد داریم که در زمان بوش، دیک چنی تهدید نمود که شاید اسرائیل ایران را به نمایندگی از ما بمباردمان کند. به عبارت دیگر او تهدید نمود که آنها (اسرائیل) این کار کثیف را برای ما انجام می دهند. اما این حمله به ایران نتوانست بدون چراغ سبز از جانب پنتاگون صورت گیرد.

من فکر می کنم که ما در چارراه بسیار خطرناک تاریخ مان قرار داریم، زیرا وضعیت در خاور میانه به تدریج انکشاف می یابد. اتحادها در آنجا دچار تغییر اند. در آنجا یک اجندای نظامی جهانی وجود دارد. به خاطر داشته باشیم که از سال 2001 بدینسو، ما یک سلسله کامل عملیات نظامی داشته ایم که برخی از آنها توسط متحدین ایالات متحد امریکا به راه افتاده اند، اما به طور تغییر ناپذیری و اشنگتن در عقب جنگهای افغانستان، سوریه، لیبیا، لبنان، یمن، سومالیای، سودان و غیره و همچنان اوکرائین بوده است. بنابراین، آنچه اساساً در سال 2019 بر ملا می گردد، چیز است که مدتها پیش بر ملا شده بود و یک اجندای نظامی جهانی می باشد. این جهانی شدن جنگ است. همراه با اینها، برنامه های نظامی برای حمله به روسیه و چین با سلاحهای هسته ای مطرح می باشد. اینکه من اکنون به آنها اشارت می کنم، به خاطر آنست که این برنامه های نظامی در دسترس عامه قرار دارند. شما می توانید آنها را به دست آورید و بخوانید. شرکت "رند" در واقع چند سال پیش برنامه خودش را انتشار داد. در همین اواخر ما علاوه بر آن یک برنامه دیگر داریم.

البته همه اینها با هم آمیخته اند و با جنگهای تجاری و تحریم ها به منظور جنگ مالی، یکجا شده است. دقیقاً از سالهای 1970 و 80 به اینسو سرشت این جنگها واقعاً پیشرفت نموده، شکل جنگهای غیر میثاقی (نان کنوانسیونل) را به خود گرفته اند. برخی اشخاص آن را جنگهای "مختلط" می نامند، یعنی اینکه نخست کشوری را از طریق تضعیف ساختار مالی اش بی ثبات می گردانند. این چیزی است که در ونزویلا اتفاق افتاده است. به ترتیبی که شما بازار تبادل اسعار (ارزها) خارجی اش را مورد دستکاری قرار می دهید و بعداً ارزش "بولیوار" واحد پولی ونزویلا سقوط می کند. این چیز است که از چند سال بدینسو در سرلوحه سیاست خارجی ایالات متحد امریکا وجود دارد. اما آنچه من می خواهم روی آن تاکید نمایم، یک اجندای نظامی جهانی است. البته علاوه بر جنگهای سوریه، عراق و افغانستان شما برنامه های جنگی علیه چین و روسیه را می بینید.

بونو فالکنر: رئیس جمهور ترامپ پس از دوبار صحبت کردن با رجب طیب اردوغان رئیس جمهور ترکیه، تصمیم اش را دایر بر بیرون کشیدن سربازان امریکائی از سوریه اعلام نمود. رسانه های خبری متعارف گزارش داده اند که اردوغان به ترامپ اطمینان داده است که ترکیه می توانسته به کار داعش در سوریه پایان بدهد، اما نیروهای امریکائی «مانع» ترکیه شده اند. این گزارشها حاکی از آن اند که ترامپ گفته است: «خب: این نظر شماست. ما این کار را انجام داده ایم.» البته این گزارشدهی مبتنی بر آن روایت غلط است که گویا حضور ایالات متحد امریکا در سوریه برای جنگیدن با داعش بوده است. چه فکر می کنیم، چه چیزی در عقب این اظهارات ترامپ وجود دارد؟

مایکل چاسادوسکی: شما می دانید که اردوغان اجندای خود را دارد و در عین زمان اردوغان با دشمن همبستر است. به عبارت دیگر، اکنون ترکیه با روسیه و ایران در ائتلاف است. در حقیقت آنها در اتحادهای متقاطع اند. ترکیه از وزنه سنگینی در ناتو برخوردار است. از نگاه قدرت نظامی دومین بزرگ ترین نیرو و از لحاظ توانائی تسلیحات میثاقی (کنوانسیونل)، بعد از ایالات متحد امریکا است. البته این کشور یک متحد ایالات متحد امریکاست، اما از سوی دیگر ترکیه در حال باز شدن به سوی ایران و روسیه است. چنین وضعیتی چند سال پیش بعد از کودتای نظامی علیه اردوغان انکشاف نموده است. بنابراین، یک تغییر بزرگ در مناسبات جیوپولتیکی به وجود آمده است.

اما من فکر می کنم ایالات متحد امریکا می داند که اجندای ترکیه در شمال سوریه قبل از همه جنگ علیه "واحدهای دفاع از خلق" یا به عبارت دیگر جنبش جدائی طلب کردستان است. گروه "واحدهای دفاع از خلق"، در یک مرحله از جانب ایالات متحد امریکا حمایت می شد و اشنگتن نمی خواست ترکیه با نیروهای نائب ویا تحت الحمایه اش بجنگد، و بنابر یک وضعیت متناقض در شمال سوریه، ایالات متحد امریکا تصمیم گرفت که نیروهایش را از آنجا بیرون بکشد و بگذارد که ترکیه در شمال سوریه تحکیم یابد. اینکه چنین امری ممکن خواهد بود و یا نه، نا معلوم است، زیرا اکنون "واحدهای دفاع از خلق" که قبلاً توسط ایالات متحد امریکا پشتیبانی می شد، با حکومت در دمشق در حال مذاکره است.

بونی فالکنر: رئیس جمهور ترامپ همچنان می گوید که می خواهد نیروهای امریکائی را از افغانستان بیرون بکشد، چه استراتژی ای در عقب بیرون کشیدن سربازان از این کشورها وجود دارد؟ آیا این اعلام بیرون کشیدن نیروهای نظامی بیانگر دوری گزیدن از جنگ و خصوصی ساختن فعالیت‌های نظامی از طریق "بلک واتر" و سایر ملیشه های خصوصی است، شما چه فکر می کنید؟

مایکل چاسادوسکی: تا جایی که به افغانستان مربوط می شود، باز هم این بیرون کشیدن نیروها، بیرون کشیدن نیروها نیست، بلکه تجدید ساختار منازعه است، و آنچه مهم است و باید در نظر گرفته شود اینست که شورشگری ای که توسط طالبان رهبری می شود، 50 درصد این کشور را کنترل می کند.

روسها علاقه مندی به افغانستان دارند و البته چینها نیز چنین علاقه مندی ای دارند، زیرا مرز مشترک و علاقه مندی اقتصادی چشمگیری در افغانستان دارند. ولی با اینهم من چیزی نمی بینم که ایالات متحد امریکا واقعاً بخواهد نیروهایش را از آنجا بیرون بکشد.

ما باید به خاطر داشته باشیم که افغانستان برای ایالات متحد امریکا و ناتو یک موضوع این اجندا است. ما باید به سال 2001 برگردیم و بفهمیم که چرا چنین است؟ البته برخی فراموش کرده اند که ایالات متحد امریکا اساساً با این دلیل به افغانستان رفت که افغانستان در 11 سپتمبر ایالات متحد امریکا را مورد حمله قرار داد. ما این موضوع را به دلیلی نمی دانیم که چنین روایتی هیچگاه در رسانه ها واقعاً بازتاب نیافت. اما تصمیمی که از لحاظ حقوقی توسط ناتو گرفته شد، حاکی از آن بود که امریکا از بیرون توسط یک قدرت خارجی مورد حمله قرار گرفته است. البته چنین ادعائی بی معنی است، زیرا در این حملات هواپیماهای جت افغانی در آن روز در آسمان نیویارک وجود نداشت. در نتیجه چنین ادعائی بود که مطابق به ماده 5 "موافقتنامه امنیت جمعی واشنگتن"، حمله بر یک عضو ناتو، حمله بر تمام اعضای ناتو شمرده شده، و حمله بر افغانستان، دفاع از خود پنداشته می شود. بنابراین، تصمیم گرفته می شود که به افغانستان حمله شود که چندین هزار مایل دورتر قرار دارد. این حمله 28 روز بعد تر صورت می گیرد. البته معلوم است که در 28 روز نمی توان برای یک تیاتر جنگی بزرگ آمادگی گرفت.

اما مردم نمی دانند که واقعاً چرا ایالات متحد امریکا در 7 اکتوبر 2001 به افغانستان حمله کرد. البته این پاسخی بود به حملات 11 سپتمبر، و ادعا می شد که این حملات توسط القاعده به رهبری اسامه بن لادن راه اندازی شده بود- من نمی خواهم در مورد حملات 11 سپتمبر بحث کنم- این حملات در ماه سپتمبر اتفاق افتاده بود و حتی در اوائل ماه اکتوبر حکومت افغانستان گفته بود: «اگر شما می خواهید در مورد استرداد بن لادن مذاکره کنید، ما حاضر به این کار می باشیم.» بوش گفته بود: «نه. ما با تروریستها مذاکره نمی کنیم.» البته آنها نمی خواستند مذاکره کنند، زیرا جنگ قبل از 11 سپتمبر برنامه ریزی شده بود.

اکنون به خاطر بیاورید که دلیل این تهاجم نظامی به افغانستان چه بود؟ خب، افغانستان یک کانون جیوپولتیکی است که آسیای مرکزی را با آسیای جنوبی ارتباط می دهد. از نگاه تاریخی افغانستان از این موضع بسیار مهم برخوردار می باشد، اما در عین زمان این کشور دارای منابع زیر زمینی هنگفتی نیز هست. این کشور غنی از منرالهاست. این کشور یکی از بزرگترین تولید کنندگان لیتیموم است که در بطریها از آن استفاده می شود. اما آنچه بسیار اهمیت دارد اینست که این کشور حدود 90 درصد تریاک را برای بازارهای غربی عرضه می کند.

می توان گفت این جنگی است برای کشورگشائی. البته اردوی ایالات متحد امریکا تولید تریاک را کنترل می کند و اتفاقاً در خلال این مدت تولید تریاک 30 چند افزایش یافته است و ذخایر معدنی هنگفتی در آنجا وجود دارد. از جانب دیگر چین در این کشور دست اندر کار است. بنابراین، از نگاه ایالات متحد امریکا افغانستان یک کانون اقتصادی است که آنها می خواهند کنترل اش را در دست داشته باشند تا در این کانون ستراتیژیک آسیای میانه، مانع چین و روسیه گردند.

آنها (امریکاییها) در این کار ناکام اند، زیرا چینها نه تنها علاقه مندی چشمگیری به منرالها در افغانستان دارند، بلکه در پروسه ایجاد راهها برای اتصال دو کشور و غیره می باشند.

بونی فالکنر: بگذارید در مورد آنچه صحبت کنیم که شما در اجندای نظامی جهانی و ساختار اتحادها در خاور میانه بدان اشارت نمودید. تغییرات و توزین مجدد در اتحادهای جیوپولتیکی وجود داشته اند. اوضاع مبهم به نظر می رسند. در مورد اتحاد ترکیه که یک عضو ناتوست، با ایران و روسیه چه می توان گفت؟ این امر موضوع حمله به ایران را در وضعیتی قرار داده است که در کل غیر محتمل به نظر می آید.

مایکل چاسادوسکی: قبل از همه اجازه بدهید تا در مورد موضوع اجندای نظامی گسترده تر صحبت کنم. در حال حاضر ما چندین تیاتر جنگ داریم. مهم ترین آنها البته عبارت اند از: عراق و سوریه. تا هنوز ایالات متحد امریکا- ناتو در سوریه حضور مخفی دارند. یمن نهایت مهم است. در یمن جنگ جریان دارد. یمن در یک موقعیت ستراتیژیک واقع شده است. این جنگ را عربستان سعودی به نمایندگی از ایالات متحد امریکا رهبری می کند. پس از آن شما سومالیا و البته فلسطین را دارید، و همچنان طوری که قبلاً گفتیم تقویت نیروهای ناتو در اوکراین و حوزه بحیره سیاه دیده می شود.

همه اینها با یک اجندای نظامی هم آهنگ می گردند که بیشتر جهانی بوده و دارای ساختار فرماندهی منطقی است که در نقاط مختلف جهان، اردوی ایالات متحد آمریکا بر آنها فرمان می راند. فرماندهی مرکزی آن برای خاور میانه است. همچنان شما یک فرماندهی برای حوزه پاسفیک دارید. مرزهای آبهای بحری چین توسط ایالات متحد آمریکا کنترل می شوند و یا اینکه دست کم نیروهای نظامی ایالات متحد آمریکا در همه این گذرگاه های بحری ستراتیژیک حضور دارند.

اکنون این اجندا که شما بدان اشارت نمودید، در یک معنی دچار مزیقه است، زیرا در بین اتحاد نظامی غربی اختلافات وجود دارد. تنها ترکیه چنین نیست. اعضای اروپایی پیمان اتلانتیک شمالی دارای مواضع مختلف می باشند. اما موضوع ترکیه دارای اهمیت بنیادی است، زیرا ترکیه در یک اتحاد با ایران و روسیه است و این امر راه اندازی یک جنگ ایالات متحد آمریکا- ناتو را علیه ایران دشوار می گرداند.

در عین زمان هرگاه ما در شرایط کنونی نظری به این اتحادها بیاندازیم، نهایت پیچیده می باشند. باید به تاکید گفت که ترکیه از نگاه تاریخی با اسرائیل در سالهای 1990 در ساحات نظامی و استخباراتی و همچنان تولیدات نظامی مشترک مناسبات بسیار نزدیک به وجود آورد. در یک مورد این اتحاد دچار بحران شد، اما تاکنون وجود دارد.

غیر از آن نیز عنصر دیگری وجود دارد. روسیه روابطی با اسرائیل برقرار نموده است. یک قسمت بزرگ جمعیت اسرائیل از روسیه آمده اند و مسلماً این امر نقشی بازی می کند. نتان یاهو و ولادیمیر پوتین روابطی به وجود آورده اند. برخی افراد این را یک نوع فرورفتن روسیه در اسرائیل به زیان متحدش سوریه می دانند. اما من فکر می کنم این کار بخشی از یک ستراتیژی است که بسیار محتاطانه سنجیده شده است و اساساً هدف آن ایجاد ضعف در درون ساختار ایالات متحد آمریکا- ناتو است. زیرا اسرائیل نیز در یک مفهوم با دشمن همخوابه است و روابط دو جانبه ای بین مسکو و تل ابیب وجود دارد و باید این مساله در نظر گرفته شود.

و بنابراین، شاید برای ایالات متحد آمریکا بسیار دشوار باشد که در چنین برهه خاص، جنگی را علیه ایران به راه انداخته بتواند. زیرا ترکیه با دشمن یعنی ایران و روسیه همخوابه شده است. به این ترتیب ساختار نظامی اتحاد برای راه اندازی یک جنگ ایالات متحد آمریکا- ناتو- اسرائیل علیه ایران مساعد نیست. ما می توانیم از درسهای تاریخی به ویژه جنگ جهانی اول بیاموزیم که اتحاد مثلث یا سه گانه (یا "تریپل الیانس" بین آلمان، اتریش-مجارستان و ایتالیا) و تفاهم سه گانه یا مثلث (یا "تریپل انتانت" بین روسیه، فرانسه و بریتانیا) نقش بسیار مهمی در همه گیر شدن جنگ جهانی اول بازی کردند. اما در حال حاضر ما اتحادهای متقاطع داریم (یعنی در اتحادهای معاصر عناصری از گروه دشمن نیز وجود دارند).

روسیه و چین در این ارتباط بسیار زیرک اند. آنها اتحادهایی با متحدین ایالات متحد آمریکا تشکیل می دهند و این طریقی است که در عین زمان اجندای نظامی آمریکا را تضعیف می کند، زیرا کار راه اندازی واقعی جنگ را برای ایالات متحد آمریکا دشوار می گرداند. مثلاً راه اندازی یک جنگ علیه ایران را دشوار می سازد. هرگاه ناتو بخواهد در این جنگ شرکت بکند، باید پشتیبانی ترکیه را داشته باشد. بنابراین، می بینیم ترکیه که با دشمن همبستر شده است، هم یک متحد ایالات متحد آمریکا است و هم یک عضو ناتو است.

اسرائیل نیز یک متحد استوار ایالات متحد آمریکا می باشد، اما همچنان یک نوع روابط شناخته نشده با ولادیمیر پوتین دارد. همه این چیزها بخشی از ساختار پیچیده حیوپولتیکی است.

من باید به چیزهای دیگری می پرداختم که مطلقاً اهمیت دارند. ایالات متحد آمریکا در حال از دست دادن دژهای حمایتی اش در پاکستان و تا اندازه ئی هم در هند می باشد. چرا چنین است؟ پاکستان اکنون در حال تجارت و معامله با چین است. این تجارت و معامله "دهلیز اقتصادی چین و پاکستان" نامیده می شود. چین در حال سرمایه گذاری در پاکستان است. ما در مورد پاکستان یعنی کشوری حرف می زنیم که 150 میلیون جمعیت دارد.

از جانب دیگر هند و پاکستان اکنون اعضای کامل سازمان همکاری شانگهای اند که برای روسها و چینیهامعادل ناتو است. این سازمان رسماً یک اتحاد نظامی نیست، اما در عمل (دو فاکتو) چنین اتحادی هست.

این سازمان مشتمل است از چین، روسیه، چندین کشور عضو شوروی پیشین و اکنون هند و پاکستان نیز بدان پیوسته اند.

این بدان معناست که منازعه بین پاکستان و هند دیگر تحت هدایت بریتانیا و ایالات متحد آمریکا قرار ندارد. به یک معنی میراث استعمار به کناری گذاشته شده است، زیرا در زیر چتر سازمان همکاری شانگهای، پاکستان و هند که هر دو عضو آن می باشند، اختلافات شان را در چارچوب همین سازمان حل و فصل می کنند. آنها، چنین موافقتنامه ای را امضا نموده اند. بنابراین، ما یک چیدمان قدرت بسیار متفاوت در آسیای جنوبی داریم. پاکستان با چین در یک صف قرار دارد. هند یک موقف بیابا بینی دارد، اما هند نیز می خواهد سیستم دفاعی "اس-400" (S-400) از روسیه خریداری کند.

در عین زمان من باید بگویم که عربستان سعودی نیز با روسیه رابطه برقرار کرده است و من حدس می زنم که رسوائی خاشقجی در نهایت با این واقعیت ارتباط دارد که رژیم موجود در عربستان سعودی در صدد برقراری



روابط نزدیک با روسیه است، و این چیز است که ایالات متحد آمریکا می خواهد از طریق تغییر رژیم آن را تضعیف کند. اما نوع دیگر تحلیل از آن صورت می گیرد که باید بدان توجه نمائیم. اما اگر شما به آنچه توجه نمائید که وسیعاً در اورآسیا در حال اتفاق افتادن است، گسترش نفوذ چین را می بینید، این نفوذ چین نه تنها در حوزه آسیا- پاسفیک وجود دارد، بلکه دامنه آن تا افریقا و گسترش آن را در کشورهای می بینید که مستعمرات قبلی کشورهای غربی بوده اند، و در همه آنها ناگهان چینها می آیند و شروع به ساختن پلها و راهها می کنند.

بنابراین، تغییر این اتحادها، ناشی از سرشت منازعه بزرگ تر است. تغییر بسیار پیچیده در اتحادها و قدرتهای گسترده روسیه و چین دیده می شود. من باید بگویم که فن آوری نظامی روسیه با سرعت در حال پیشرفت است و به نحو خاصی اجندای نظامی جهانی را تضعیف می کند، و چین اکنون در بخش فن آوری نقش رهبری کننده دارد. به طور مثال چین در بخش مواصلات و ارتباطات در بین پنج قدرت بزرگ صنعتی (جی5) نقش رهبری کننده دارد. تقابل اخیر در ارتباط با "هوای" غول صنایع ارتباطات و مواصلات چین، دقیقاً بر این نکته مهر تائید می گذارد. این یک منازعه بسیار جدی در ساحه تجارت و ملکتهای فکری است.

پاسخ ایالات متحد آمریکا در نهایت بسیار ابلهانه است، زیرا از نگاه احیای موضع هژمونیک (فراستی) آمریکا در زمینه های خاص فن آوری نتیجه مشخصی بار نمی آورد. چینی ها در این راه جلو اند.

یونی فالکنر: در مورد اجندای جیوپولیتیکی ایالات متحد آمریکا به شمول بیرون رفتن رئیس جمهور ترامپ از توافق هسته نی با ایران و معاهده "نیروهای میان برد هسته نی" (INF) چه گفته می توانیم؟ همچنان انتظار می رود مذاکرات جاری روی تمديد "پیمان جدید کاهش سلاحهای هسته نی" (New START) انجام یابد که ترامپ آن را یک توافق خراب نامیده است.

مایکل جاساد اوسکی: البته این بسیار خطرناک است، زیرا در نهایت منجر به تقابل بین قدرتهای هسته نی می گردد. من فکر می کنم که باید فهم مان را از این رویدادها با بررسی دکترین هسته نی ایالات متحد آمریکا از قریب سال 2001 به اینسو تکمیل کنیم. این دکترین تغییر کرده است و در نتیجه از نگاه من یک شاخص برای دشمن می باشد که دکترین هسته نی ایالات متحد آمریکا دیگر مبتنی به آنچه نیست که «نابودی حتمی طرفین» خوانده می شد و در جریان جنگ سرد هنگامی مسلط بود که نخستین توافقنامه با گورباچف در زمان بوش پدر امضا شد.

در سال 2001 این دکترین هسته نی به طور کامل نوسازی شد. وقتی که من دکترین می گویم، منظورم اینست که شما به سلاحهای هسته نی و طرز استعمال آنها چه گونه می نگرید. قبلاً عقیده بر آن بود که سلاحهای هسته نی سلاحهایی اند که در آخرین مرحله مورد استفاده قرار می گیرند و جنبه دفاعی دارند و شما کسی نخواهید بود که اولین ضربت را توسط این سلاح به عمل در آورید. این دکترینی بود که در جریان جنگ سرد تصویب شده بود، زیرا هم ایالات متحد آمریکا و هم روسیه معتقد بودند که استفاده از آن به یک هولوکاست هسته نی یا نابودی انسانها توسط نیروی هسته نی منجر می شود. اما آنها از سال 2001 به اینسو، که در حقیقت در سال 2002 توسط سنا تصویب شد، جانبداری شان را از به اصطلاح سلاحهای قابل استفاده تر و کوچک تر هسته نی ابراز داشتند که "61- بی" (B-61) نامیده می شود. از این "61- بی" اکنون "11-61 بی" و "12-61 بی" آن وجود دارند. اکنون "12-61 بی" آن ساخته شده است که بسیار قابل استفاده خوانده می شود و تاثیر آن کوچک است و برای ماحول و مردم ملکی بی ضرر است، زیرا انفجار آن زیر زمینی می باشد و استحکامات زیر زمینی را در هم می شکند.

از نقطه نظر علمی چنین دیدگاهی کاملاً بی معنی است. حقیقت اینست که این بمبهای بسیار قابل استفاده، 1/3 تا 12 چند قدرت بمب اتمی می باشند که در هیروشیما منفجر شد و این بمبهای کوچک اتمی در ردیف سلاحهای کم و بیش میثاقی (کنوانسیونل) طبقه بندی شده اند. در آن موقع سناتور ادوارد کندی، اداره بوش را متهم ساخت که مرز بین سلاحهای میثاقی (کنوانسیونل) و ستراتژیک را مغشوش می گرداند. بنابراین، اکنون به این بمبها همچون سلاحهای صلح آفرین نگریده می شود، نه سلاحهای کشتار جمعی، و به آن جواز استعمال می دهند.

اکنون اوضاع بسیار خطرناک است، زیرا ایالات متحد آمریکا مجهز به دکترینی است که اجازه به عمل در آوردن حمله اول هسته نی را می دهد، به شمول اولین حمله آن علیه یک کشور غیر هسته نی مانند ایران. در حقیقت استفاده از این به اصطلاح "مینی نوکی" یا سلاحهای کوچک هسته نی در یک تیاتر جنگی متعارف و میثاقی، حتی ایجاب تصویب آن را از جانب فرمانده کل قوا یعنی دونالد ترامپ نیز نمی کند.

بنابراین، ما اکنون در یک وضعیت نهایت خطرناک قرار داریم، زیرا تصمیم گیرندگان به دلیل تاثیر دستگاه تبلیغاتی تاثیر مخرب سلاحهای هسته نی را درک نمی کنند و نمی فهمند. آنها هنگامی که آثار دستگاه تبلیغاتی داخلی را می خوانند، این سلاحها را کوچک و بی خطر می پندارند. با اینهم، همین سلاحهای کوچک کافی اند تا یک جنگ جهانی سوم را دامن زنند. من فکر می کنم آن دانشمندانی که در بخش سلاحهای هسته نی تخصص دارند، به شما خواهند گفت که یک جنگ هسته نی پایان زندگی انسانها خواهد بود.

بونی فالکنر: شما در مقاله تان با عنوان «امحای اتحاد شوروی از نقشه جهان» می نویسید که: «در اول مارچ 2018 رئیس جمهور ولادیمیر پوتین یک سلسله فن آوریهای پیشرفته نظامی را در پاسخ به تجدید تهدید ایالات متحد آمریکا برای امحای فدراسیون روسیه از نقشه جهان، رونمایی کرد که در طرح "بازبینی وضعیت هسته‌ای توسط ترامپ در سال 2018" (the 2018 Nuclear Posture Review) آمده است. ترامپ چه می گوید؟

مایکل چاسادوسکی: به شما معلوم است که من فکر می کنم "بازبینی وضعیت هسته‌ای در سال 2018"، در واقعیت برای انحراف دادن افکار عامه از معضله اصلی است، زیرا چیزی بیشتر از "بازبینی وضعیت هسته‌ای در سال 2001" نمی گوید، و من این را با توجه به زنجیره کلی همه تبصره هائی می گویم که در مورد "بازبینی وضعیت هسته‌ای در سال 2018" صورت گرفته اند. این سند صرف روی این نکته تاکید می نماید که: این نسل جدید سلاحهای هسته‌ای کوچک و بسیار قابل استفاده اند، یعنی مورد استفاده قرار گیرند. اکنون چیزی که ما باید بدان اشارت نمائیم، برگشتن به عقب، به دوران اوباما است که در آن وقت یک برنامه 1.2 تریلیون دلاری (1200 میلیارد دلاری) برای تولید سلاحهای هسته‌ای تصویب شد. به عبارت دیگر این پول به جیب قرار دادیهای پنتاگون می رود. روشن است که اینها همان گروههائی می باشند که لابیگری می کنند. آنها این پول را می گیرند تا چیزی تولید کنند. قبل از همه تولید نسل جدید سلاحهای هسته‌ای مطرح می باشد که در حقیقت در نشست مخفی روز هیروشیما روی آن تصمیم گرفته شد. من فکر می کنم در سال 2003 بود که پنتاگون و سکتور خصوصی با هم دیدار نمودند و این سکتور خصوصی و قرار دادیهای دفاعی بودند که برنامه جدید فن آوری سلاحهای هسته‌ای را تدوین نمودند که در اساس جیبهای خودشان را پر می کند. هدف آن سود جویی بود. این متفاوت از برنامه روسیه است که یک طرح دفاع هوایی به طور محتاطانه سنجیده شده برای جلوگیری از ضربت اول هسته‌ای می باشد و می گویند که دیگر ضربت اول موثر نیست. مجموع ابتکار آنها، به زمان ریگان برمی گردد و هدف آن اجرائی گردانیدن آن سیستم دفاعی می باشد که فرو کوبیدن روسیه و یا چین را بدون احساس خطر از ضربت اول اتمی، یعنی بدون کدام احساس خطر از پاسخ دشمن میسر گرداند. و پوتین گفت نه، شما این کار را کرده نمی توانید. شما گیر افتاده اید.

صنایع تسلیحاتی در حقیقت پروای این مساله را ندارند. آنها 1.2 تریلیون دالر را می گیرند. اوباما مسوولیت سنگین حمایت از این برنامه را بردوش دارد. اما ترامپ به نحوی از این برنامه حمایت نمود که آن را تا 1.2 تریلیون دالر برساند. قرار بود هزینه آن یک تریلیون باشد و اکنون 1.2 تریلیون است.

به خاطر داشته باشید، بودجه نظامی ای که اخیراً توسط کانگرس ایالات متحد آمریکا تصویب شده است، سالانه بالغ بر 750 میلیارد دالر می باشد. و این بخش بزرگ عواید مالیاتی دولت است که هزینه اقتصاد جنگی می گردد. این اقتصاد جنگی به طور اجتناب نا پذیری یکی از عمده ترین دلایل سقوط پلها، راه ها، شفاخانه ها و مکاتب و درکل خصوصی گردانیدن همه چیزهائی می باشد که مربوط به سکتور عامه بوده اند. خزانه دولت ایالات متحد آمریکا پولی برای پروژه های غیر نظامی ندارد و از همینجاست که پای رابطه "تفنگها و مسکه" به میان می آید که برای برنامه شما اهمیت کلیدی دارد.

امپراتوری، جمهوریت را تضعیف می کند. این چیزی است که ژولیوس سزار هم می فهمید. شما با یک جمهوریت نمی توانید امپراتوری بسازید. اما جمهوریت مرده است و ویرانی و فقری که اکنون در ایالات متحد آمریکا در حال ظهور است، بخش بزرگ آن، اما نه بخش خاص آن، در نتیجه تغییر است که در هزینه نظامی به زیان بخش غیر نظامی به وجود می آید. به عبارت دیگر یک توسعه مجموعی دستگاه نظامی ولو آنکه نظامی شدن قضا و نظامی شدن انفاذ نظم و قانون، مد نظر گرفته نشوند، موجب این امر می شوند.

بونی فالکنر: با توجه به تاریخ توسعه هسته‌ای ایالات متحد آمریکا، یعنی پروژه هسته‌ای، ایالات متحد آمریکا و اتحاد شوروی در جریان جنگ جهانی دوم متحد همدیگر بودند. این در حالیست که پروژه منهن (پروژه ساختن بمب اتمی) در ایالات متحد آمریکا در حال پیشرفت بود. هدف این پروژه منهن چه بود؟

مایکل چاسادوسکی: بگذارید این موضوع را در چشمرس قرار بدهیم، زیرا امروز ما به این باور هستیم که سلاحهای هسته‌ای به منظور مقابله با دشمن در جنگ جهانی دوم ساخته شده اند. البته در اینجا منظور آلمان و ایتالیا و در مجموع قدرتهای محور می باشند که جاپان در آسیا را نیز در بر می گیرد.

من تاریخ سلاحهای هسته‌ای را بررسی کرده ام و در حقیقت اسناد محرم یا طبقه بندی شده تائید می نمایند که بمب اتمی برای استعمال علیه اتحاد شوروی ساخته شده است. البته این بمب علیه جاپان استعمال شد. اما تا کجا می توانیم باور کنیم که این یک آزمایش مشابه خام کوک پوشاندن لباس برای یک برنامه هسته‌ای گسترده نبوده است؟

من فکر می کنم آنچه اکنون بسیار در حال روشن شدن می باشد اینست که مطابق به اسناد مخفی پنتاگون که تاریخ آن به 15 سپتمبر 1945 بر می گردد، ایالات متحد آمریکا در نظر داشت با حملات هسته‌ای هم آهنگ شده علیه مناطق شهری بزرگ، اتحاد شوروی را از هم بپاشاند. اکنون مردم می توانند بروند و این اسناد را ملاحظه کنند. اما آنچه آشکار می گردد اینست که در 15 سپتمبر 1945 برنامه ای برای منفجر گردانیدن 66 مرکز بزرگ شهری در اتحاد شوروی توسط 204 بمب هسته‌ای وجود داشته است. شما می توانید بروید و این برنامه را ببینید.

این برنامه در 15 سپتمبر 1945 انتشار یافت، اما در حقیقت خیلی پیشتر از آن در جریان جنگ جهانی دوم تدوین شده بود. تا جایی که من می دانم، شورویها قبلاً در سال 1942 از آن اطلاع داشته اند. من باید بگویم که "پروژه منهن" در سال 1939 یعنی دوسال پیشتر از ماه دسمبر 1941 که ایالات متحد آمریکا به جنگ جهانی دوم بپیوندد، راه اندازی شده بود. شرکای عمده در پروژه منهن علاوه از ایالات متحد آمریکا، بریتانیا و کانادا بودند. البته کانادا نقش کلیدی بازی کرد. در عین زمان این کشور ذخایر بزرگ یورانیوم در مناطق غربی اش داشت. می خواهم بگویم که این برنامه انتشار یافت، اما یک سند داخلی بود و از فرار معلوم جنبه مشورتی داشت و جزئیاتی را شامل می شد. این برنامه کم و بیش شش هفته پس از بمباردمان هیروشیما به راه افتاد. هیروشیما در 16 اگست 1945 و ناگاساکی چند روز پستر در 9 سپتمبر 1945 بمباردمان شد. شش هفته پس از آن در 15 سپتمبر 1945 پنتاگون برنامه منفجر گردانیدن 66 هدف استراتژیک، یعنی شهرهائی در اتحادشوروی با 204 بمب اتمی انتشار داد. پس از آن مساله بر سر آن بود که چگونه می توان کمالات و تولید این بمبهای اتمی را سازماندهی کرد؟

آنچه این رویداد می آموزد و من فکر می کنم بسیار بسیار مهم است، متعلق به زمانی می باشد که اتحاد شوروی و ایالات متحد آمریکا متحد همدیگر بودند. آنها هم در 15 سپتمبر 1945 و هم در سال 1941 متحد همدیگر در جنگ علیه رایش سوم بودند. این نشان می دهد که ایالات متحد آمریکا از قبل برنامه منفجر گردانیدن اتحاد شوروی را داشته است. این برنامه در سال 1945 و قبل از آغاز جنگ سرد انتشار یافته بود.

ما فکر می کردیم که مسابقات تسلیحاتی در نتیجه بروز جنگ سرد به وجود آمده است. نه، نه. چنین برداشتی غلط است. مسابقات تسلیحاتی بر مبنای برنامه مخفی ای به وجود آمد که تاریخ آن به سپتمبر 1945 بر می گردد و قبلاً در جریان جنگ جهانی دوم هنگامی علیه اتحاد شوروی تدارک دیده شده بود که هر دو کشور متحد همدیگر در این جنگ بودند. این یک امر شیطانی است، اما باید فهم مان را از این مساله مورد بازبینی قرار دهیم. کرملین از برنامه برای بمباردمان 66 شهر شوروی اطلاع داشت و ما گزیده ای از آن را انتشار دادیم. پنتاگون در سپتمبر 1945 بمبهای مورد نیاز برای تخریب مناطق استراتژیک در شوروی را چنین تخمین نموده بود: برای ساحه 110 مایل مربع شهر مسکو 6 بمب اتمی، برای ساحه 41 مایل مربع شهر لنین گراد 6 بمب اتمی و شهرهای کوچک با 2 تا 3 بمب هسته ای منفجر گردانیده شوند. در کل همه مناطق شهری اتحاد شوروی هدف این بمبارمانها پیش بینی شده بودند.

بونی فالکنر: شما در مقاله ای در مورد "پروژه منهن" با عنوان «امحای اتحاد شوروی از نقشه جهان» می نویسید: «هرگاه ایالات متحد آمریکا تصمیم به تولید بمب هسته ای علیه اتحاد شوروی نمی گرفت، مسابقه تسلیحاتی هسته ای به میان نمی آمد.»

مایکل چاسا داوسکی: در سال 1939 تصمیم به تولید فن آوری هسته ای با این ادعا صورت گرفت که آلمان عملاً در حال تولید کردن آنست. اما اعلامی دال بر آن وجود دارند که آلمان نازی مصمم به تولید سلاحهای هسته ای نبود. این موضوع بحث دیگری است، اما هتلر بنا به برخی دلایل ایدئولوژیک مخالف آن بود. اما در اینجا سوالی وجود دارد که آیا آلمان هدف این فن آوری هسته ای بوده است؟ شواهدی در این ارتباط در دست نیست و از جانب دیگر اسناد محرم و طبقه بندی شده ای وجود دارند که نشان می دهند قرار بر آنست که اتحاد شوروی در هم کوبیده شود.

این بسیار مهم است که من انگیزه ای برای اندیشیدن در مورد آنچه بدهم که در عقب درهای بسته اتفاق می افتد و آنچه واقعاً مستند است. در همین چند سال پیش "شرکت رند" که یک قراردادی اردوی آمریکا و یک موسسه تحقیقاتی مستقل و نیمه دولتی می باشد و به نمایندگی از حکومت آمریکا ظاهر نظر می نماید، از اردوی ایالات متحد آمریکا سفارشی در مورد تهیه گزارشی برای ارزیابی یک جنگ با چین به دست می آورد. اکنون عنوان آن گزارش اینست: «جنگ با چین: اندیشیدن روی چیزهای غیر قابل تصور». نتیجه گیری را از روی یک بخش این گزارش چنین می خوانیم:

\*سرنوشت منازعه را سیاست داخلی، بین المللی و عوامل اقتصادی تعیین می کنند که در یک جنگ طولانی و شدید به نفع ایالات متحد آمریکا خواهد بود.

• با آنکه جنگ به اقتصاد هر دو کشور آسیب خواهد رساند، ویرانگری در چین نهایت خراب خواهد بود.  
• به دلیل آنکه بخش بیشتر حوزه پاسفیک غربی یک منطقه جنگ خواهد بود، تجارت چین با منطقه و سایر نقاط جهان به طور مطلق افول خواهد کرد.

• وسایط چین برای تهیه انرژی از طریق بحر به طور خاصی تخریب می شوند.  
• یک منازعه طولانی می تواند چین را معروض به نفاق سیاسی داخلی گرداند.  
• فعالیتهای نظامی فزاینده جاپان در منطقه می تواند تاثیر چشمگیری بر عملیات نظامی داشته باشد.  
چین با حاکمیت آمریکا چه کرده هست؟ این یک پروژه هژمونیک (فراست گرا) برای منفجر گردانیدن چین است. اما در عین زمان می خواهم بگویم که در همین اواخر پروژه دیگری برای راه اندازی یک جنگ علیه روسیه و



چین مطرح می باشد که در حال حاضر در کانگرس ایالات متحد آمریکا مورد بحث است. در حالی که ایالات متحد آمریکا می گوید «آری، ما برنامه جنگ علیه این دو کشور را داریم» و این موضوع قابل درک و مستند می باشد، هیچ کسی در رسانه ها نمی گوید که نباید این کار را بکنیم، و هیچ کسی در رسانه ها واقعاً بررسی نمی کند که هرگاه این برنامه عملی شود، به چه معنا می باشد. البته این مساله با افتضاح روسیه ( "راشیا گیت" که نقش روسیه را در انتخاب ترامپ تشهیر می کند) و جنگ تجاری با چین گره خورده است.

بونی فالکنر: دیدگاه شما در مورد سال 2019 چیست؟

مایکل چاسادواسکی: سال 2019 چندین پروسه جبران کننده دارد. از یکسو جنبشهای اعتراضی در اروپای غربی در حال ظهور اند که نمونه آنها "واسکت زردها" می باشد. بنابر ارزیابی من این جنبشها به هراندازه ای که ضد جنگ و ضد ناتوگردند، موثر خواهند بود. زیرا فقر و سقف بلند بیکاری در اتحادیه اروپا بیشتر ناشی از نظامی شدن اقتصاد کشورهای این اتحادیه می باشد. در این کشورها از یکسو هزینه نظامی و از سوی دیگر اجندای نیولبرالیسم یک بخش بزرگ خزانه دولتی را می بلعد. اما یک جنبش پرمعنا باید هم آهنگ گردد. از یکسو باید به اصلاحات در این کلان اقتصادهای مرگبار توجه نماید که فقر را تشدید می بخشند و از سوی دیگر به این حقیقت بپردازد که نیولبرالیسم و اقتصاد جنگی جهانی به طور پیچیده ای با هم ارتباط دارند و نیولبرالیسم تهداب تمویل به اصطلاح صنایع دفاعی را به وجود می آورد. من فکر می کنم چنان جنبشی می تواند واقعاً تحرکی به وجود آورد. اینکه چنین جنبشهایی چه گونه می توانند پا گیرند؟ من فکر می کنم که ما باید در سطح جهانی به جنبشهای مردمی از پائین فکر کنیم. ما باید به چنین جنبشهایی در سطح سربازان فکر کنیم. شرکت در جنگهای غیر قانونی تخطی از قانون اساسی ایالات متحد امریکاست. این سوگندی است که منسوبان اردوی امریکا به هنگام آغاز کار شان در قوای مسلح ادا می کنند. من فکر می کنم که در داخل اردوی ایالات متحد امریکا به طور همزمان از سطح افراد عادی نیروهای مسلح تا به سازمانهای اطلاعاتی دستگاه چنین جنبشی به وجود آید. ما نمی توانیم صرفاً با اعتراض مردم این تلاطم را به عقب برگردانیم. احساسات ضد جنگ اجندای نظامی را تضعیف نخواهد کرد. همه بخشهای جامعه باید به این حرکت بپیوندند و بدانند که 1.2 تریلیون دالر برای برنامه سلاحهای هسته ای، در نهایت سبب تخریبیاتی می شود که منجر به امر غیر قابل تصور یعنی انهدام بشریت می گردد. این نکته باید درک شود.

اما اینکه جنبشهای مردمی در شرایط کنونی چه گونه تشکیل می شوند، جواب بسیار قناعت بخشی وجود ندارد، زیرا مردم فهم آن را ندارند. در عین زمان ما می دانیم که این جنبشها توسط آن سازمانهای غیرحکومتی (انجوها) حمایت نمی شوند که پول شان را از شرکتهای بزرگ سودجو به دست می آورند و افراد طرفدار انقلابهای رنگین را تولید می نمایند.

مساله بر سر آنست که چه سان می توان یک جنبش مردمی از پائین به وجود آورد که آن اجندای امپراتوری خواهانه را تضعیف نماید که در عین زمان در تمام جهان و از جمله در مراکز امپراتوری در ایالات متحد امریکا، اروپای غربی، کانادا و غیره، فقر، نا امیدی و استیصال را به وجود می آورد.

بونی فالکنر: مایکل چاسادواسکی از شما متشکرم  
مایکل چاسادواسکی: ممنونم.